مادر شهید الیاس چگینی بر پیکر فرزندش بوسه زد و گفت: دعا کنید پسرم الیاس برود، چون دیگر آرزویی ندارم/ ■ عکس: فاطمه داغانی/ایسنا

همسر و دختر شهید غلامعلی تولی در مراسم تشییع/ محمدرضا/ایسنا

روزگاری شهید شدند که هنوز نام مدافعان حرم بر سر زبان‌ها نبود

گفت‌وگوی «جوان» با جمعی از خانواده شهدای جبهه مقاومت که به تازگی تفحص شده‌اند

■ صفری خیل‌فرهنگ

چندی پیش بود که خبر تفحص و شناسایی هشت شهید مدافع حرم ایرانی در سوریه منتشر شد. طی عملیات تفحص پیکر مطهر شهیدان علی آقاعبداللهی، مهدی ذاکرحسینی، الیاس چگینی، محمدرضا یعقوبی، غلامعلی تولی، سیدمصطفی صادقی، حسن اکبری و رضا عباسی از طریق آزمایش دی‌ان‌ای شناسایی شد. آنها در روزگاری به شهادت رسیدند که هنوز نام مدافعان حرم بر سر زبان‌ها نیفتاده بود و کمتر کسی این شهدا را می‌شناخت و از اهداف‌شان در جبهه مقاومت آگاهی داشت؛ شهدایی که بیش از شش سال گمنام بودند. پیکر مطهر شهدا بعد از اطلاع‌رسانی به خانواده‌های‌شان برای طواف و زیارت حرم مطهر امام رضا(ع) به مشهد منتقل و بعد از آن به زادگاه خویش رهسپار شدند. در این مجال با همراهی خانواده‌های‌شان به مرور سیره و سبک زندگی شهیدان الیاس چگینی، غلامعلی تولی و محمدرضا یعقوبی می‌پردازیم.

الهام چگینی
همسر شهید الیاس چگینی

من ساکن روستای امیرآبادی شهرستان بوئین‌زهرای قزوین هستم. راستش را بخواهید، یک جورهایی من و الیاس، بهم دختر خاله و پسر خاله هستیم. اینکه می‌گویم یک جورهایی به این دلیل است که خاله‌تی ما در زلزله بوئین‌زهرا در سال ۱۳۴۱ از دنیا رفت و پدرم‌ترجم گوشه‌شان برای دامادشان همراه آنجا رفت که این همسر مادر شهید الیاس است؛ ما ایشان را خاله صدا می‌کردیم و بسیار هم دوستش داشتیم. الیاس با برادر من همکاری و رفیق صمیمی بود. الیاس متولد ۳۰ شهریورماه سال ۱۳۵۳ و یادبود او، یعنی روایتی پاسداری از ولایت، پاسداری از مهین کشورمان و پاسداری از دین را به خاطر الیاس و همان اعتقادات مذهبی الیاس و لباس مقدسی که بر تن داشت به خواستگاری‌اش جواب مثبت دادم. او مردی صادق بود. من شناختی از زندگی با یک فرد نظامی نداشتم اما همه خوبی‌هایش دلیل انتخابم بود و از این انتخاب هم راضی بودم. به ۳۴ شهریور ۱۳۸۳ ازدواج و زندگی مشترک‌مان را شروع کردیم. بعد هم زندگی مشترک‌مان ۱۱ سال بود و خوردنزد او لبه یادگار دارم. فاطمه متولد سال ۱۳۸۶ و محمد متولد سال ۱۳۹۲ است. خدا را شکر می‌کنم که سال‌ها در کنار او زندگی کردم.

■ **شهادت؛ مزد مهربانی‌هایش بود**

همسر در خانواده‌ای رشد پیدا کرده و تربیت شده بود که به رزق حلال خانه و نان طیبی که به سفره‌مان آورده می‌شد، بسیار اهمیت می‌دادند. خانواده‌مان به نماز اول وقت بسیار توجه داشتند. یک دیگر از شهادت‌های که او داشت دست گیری از افراد نیازمند و کم‌توان بود. الیاس طوری امور مالی خانه، اداره می‌کرد که هیچ‌تولد دست‌گیر نیازمندی نشود. همه به آنهایی که برای رفع مشکلات مالی به او مراجعه می‌کردند کمک کند و هم‌امور خانواده، را چو خانه و به اهل خانه سخت نگذرد. همسرم بر این باور بود که وقتی یک دست کمکی می‌کنید، نباید دست دیگر متوجه شود. من از این کمک‌ها اطلاعی نداشتم و بعد از شهادت‌ش از زبان دیگران آن را شنیدم. نمونه‌ای از رفقا برای الیاس احترام به پدر و مادر، محبوب‌ما مادر بود. او دست راست و همراه و محرم مادرش بود. پدرم که غریب و مظلوم است. دل کندم و گفتم راضی‌ام به رضای خدا! این سفر زیارتی سوریه برای من فراتر از یک سفر بود.

■ **شهادتش را نمی‌پذیرفتم!**

فردای روزی که به سوریه رسید، تماس گرفت و گفت به زیارت رفتیم. روزهای ابتدایی هر روز یا یک روز در میان در تماس بود. وقتی قرار بود به عملیات بروند، دو روز پشت سر هم زنگ زده بود که من گفت که ما می‌خواهیم بروییم جایی که به تفلن دسترسی ندارم. او تماسی نگرفته، نگران نباشید من نمی‌دانستم می‌خواهند به عملیات بروند. خیلی روحیاتش خوب بود. وقتی بعد شهید شد، همه‌اش می‌گریه می‌کردیم. اصلاً فکر را هم نمی‌کردم در شرایط متفاوت جنگی است. همه‌اش می‌گفت جایی زیبا‌تر از اینجاست. وقتی می‌رسیدیم که برمی‌گردی؟ می‌گفت الیام خواهر ادامه بدهد! من پام به سوریه آمدم، بعد ما همه‌اش